

جایگاه نشانه‌های ظهور در هندسه دین

نصرت‌الله آیتی*

رسول خدا ﷺ فرمود:

لا يقوم بدین الله إلا من حاطه من جميع جوانبه؛^۱

دین خداوند را به‌پا نمی‌دارد، مگر کسی که به همه جوانب آن احاطه داشته باشد.

آموزه‌های دین را از دو منظر می‌توان بررسی و تحلیل کرد؛ در یک نگاه آموزه‌های دین به صورت مستقل و مجزا مورد مطالعه قرار می‌گیرد و در نگاه دیگر به هر آموزه با توجه به مجموعه دین و جایگاهی که در هندسه دین و نیز نسبتی که با سایر اجزای دین دارد توجه می‌شود. روشن است که در نگاه دوم به تصویر درست‌تر و تحلیل جامع‌تری می‌توان دست یافت؛ زیرا دین مجموعه به‌هم‌پیوسته و منسجمی است که اهداف خاص خود را دنبال می‌کند و منزلت واقعی هر آموزه با توجه به وزنی که در مجموعه و نسبتی که با سایر اجزا دارد قابل شناسایی است. به نشانه‌های ظهور نیز می‌توان از این منظر نگریست و به آن نگاه جامع داشت؛ یعنی آن را با توجه به مجموعه دین و نسبتی که با اهداف دین و طرح دین و سایر اجزای دین دارد تحلیل کرد. آنچه در کتاب‌های مربوط درباره فلسفه نشانه‌های ظهور بیان شده است معمولاً نگاه‌هایی مستقل به نشانه‌هاست، به این معنا که نشانه‌های ظهور به صورت مستقل لحاظ شده و برای آن کارکردهایی ذکر می‌شود. اما به نظر می‌رسد این نگاه نمی‌تواند گویای تمام حقایق درباره نشانه‌های ظهور باشد. آنچه می‌تواند تصویر ما از این آموزه دینی را کامل‌تر نماید، همان نگاه جامع است؛ زیرا اگر بپذیریم دین هدفی دارد و برای رسیدن به این هدف طراحی دارد، به‌طور طبیعی برای تحلیل درست از نشانه‌ها که خود جزئی از آموزه‌های دینی است، نیازمند توجه به آن هدف و آن طرح و سایر اجزای دین هستیم و در سایه توجه به آن هدف و طرح و سایر اجزای

دین است که می‌توانیم چرایی طرح بحث نشانه‌ها و کارکردهای آن را تحلیل نماییم. بحث دربارهٔ رابطهٔ نشانه‌های ظهور با کل دین و هدف و طرح دین را باید جای دیگر پی‌گرفت. آنچه در این جا قابل طرح است، رابطه و نسبت بحث نشانه‌های ظهور با اجزای دیگر دین است که با این بحث در ارتباطند. به نظر می‌رسد از مجموعهٔ دین، اصول حاکم^۲ بر حرکت به صورت خاص ارتباط نزدیک‌تری با بحث علایم ظهور دارد؛ زیرا از یک سو ما در عصر غیبت، نسبت به امام مهدی علیه السلام تکالیفی بر عهده داریم. گرچه این تکالیف گاه از سنخ تکالیف فردی است، اما عمدهٔ مسئولیت‌های ما در قبال امام مهدی علیه السلام مسئولیت‌های اجتماعی است؛ زیرا امام اهدافی دارد. یکی از مهم‌ترین اهداف آن حضرت، تحقق زمینه‌های ظهور است و زمینه‌های ظهور باید در بستر جامعه شکل گیرد. بنابراین ما موظفیم در حد و وسع خود، آن حضرت را در رسیدن به اهدافش یاری کنیم. برای رسیدن به این مهم، به صورت فردی نمی‌توان کاری از پیش برد. بنابراین این باید عده‌ای را با خود همراه کرد و این آغاز حرکتی اجتماعی برای هدفی اجتماعی است. از سوی دیگر، در عصر غیبت با حرکت‌های اجتماعی گوناگونی هم‌چون حرکت سفیانی یا یمانی که در زمرهٔ علایم حتمی ظهور شمرده شده‌اند، روبه‌رو خواهیم بود. از این رو درمی‌یابیم اگر علایم ظهور کارکردی داشته باشند، عمدهٔ این کارکردها در حوزه اجتماع است؛ یعنی نشانه‌های ظهور درصدد این هستند که جامعه را در انجام حرکت‌هایی که منجر به فراهم شدن زمینه‌های ظهور می‌شود راهنمایی کنند و نیز وظیفهٔ او را در قبال حرکت‌های اجتماعی انجام شده هم‌چون حرکت یمانی و سفیانی مشخص نماید.

با این توضیحات، پرسش این است که اساساً آیا تنها راه دین برای هدایت جامعه در امر اقدام و حرکت و یا چگونگی رویارویی با حرکت‌های آغاز شده، نشانه‌های ظهور است و در دین اصول و معیارهایی وجود ندارند که مؤمنان وقتی با یک حرکت اجتماعی مواجه می‌شوند یا هنگامی که خود خواهان اقدام و حرکتی اجتماعی هستند، وظیفهٔ خویش را بدانند که باید چه کنند، از کجا شروع کنند، در چه شرایطی دست به اقدام زنند، تا کجا پیش روند و...؟ روشن است که اسلام دینی جامع است و هدایت‌ها و بینات بسیاری را دربر می‌گیرد که ما را نسبت به انجام وظیفه در هر شرایط و در هر موقعیت زمانی و مکانی آگاه می‌سازند. بنابراین پاسخ به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه را می‌توان به استناد اصول حاکم بر حرکت دریافت. برای مثال وقتی با یک حرکت اجتماعی هم‌چون حرکت یمانی یا سفیانی روبه‌رو می‌شویم، اصول حاکم بر آن حرکات به ما نشان می‌دهند که با کدام یک از این آن‌ها همراه شویم و با کدام همراهی نکنیم. مثلاً این اصول به ما می‌گویند اگر هدف او دعوت به خود نبود بلکه دعوت به امام بود، در جایگاهش بود، از نظر ضعف دشمن یا توانمندی یاران در وضعیت مطلوبی بود و... با آن همراه شو، وگرنه خیر؛ بلکه با نیروسازی و نفوذ در دشمن شرایط را برای یک حرکت مطلوب فراهم کن! بر این اساس

دریافتیم کسی که با مبانی و اهداف دین از یکسو و تکالیف دین از سوی دیگر و اصول و معیارهای دین که در شرایط مختلف، طرح و برنامه حرکت را مشخص می‌کنند از دیگر سو آشناست، در هر موقعیت به تناسب شرایط، تکلیف خود را نسبت به امام خود و نیز حرکت‌هایی که در جامعه وجود دارد خواهد شناخت و بر اساس آن اقدام خواهد کرد، چه روایات علایم ظهور باشند و چه نباشند.

فلسفه نشانه‌های ظهور

بر اساس توضیح یادشده، این سؤال اساسی وجود خواهد داشت که اگر ما به کمک هدایت‌های دین و اصول حاکم بر حرکت می‌توانیم وظیفه خود را در همه شرایط و موقعیت‌ها به دست آوریم، طرح نشانه‌های ظهور با چه هدفی انجام گرفته است و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام با بیان نشانه‌های ظهور به دنبال چه مقصدی بوده‌اند؟

به این پرسش می‌توان پاسخ داد که نشانه‌های ظهور دست‌کم در دو موضع می‌توانند تمرینش باشند: موضع نخست جایی است که مردم به دلیل اهمال متصدیان امر تبلیغ دین، یا به دلیل غفلت خودشان از این بینات و معیارها بی‌اطلاع باشند و موضع دوم جایی است که به دلیل گرفتار شدن در دام شبهات و باجوسازی جبهه باطل و پیچیدگی شرایط، نتوانند بر اساس معیارها و ضوابط به هدایت برسند. در این جاست که علایم می‌توانند راه‌گشا باشند و به کمک آن‌ها می‌توان جهت درست حرکت را دریافت. برای توضیح بیش‌تر می‌توان از اقدامات مشابهی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دوران فتنه انجام داد یاد کرد.

چنان که می‌دانیم رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارها درباره امامت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخن گفت و با بینات و هدایت‌های خود این مسئله را برای مردم توضیح داد و حقانیت امام علی علیه‌السلام و لزوم پیروی مردم از ایشان پس از رحلت خود را تا آنجا که می‌سور بود بازگو کرد. این هدایت‌ها و بینات آن قدر زیاد بودند که اگر کسی واقعاً به دنبال شناخت حق بود، با مراجعه به برخی از آن‌ها می‌توانست بدان دست یابد. با این حال، آن حضرت در کنار این روشن‌گری‌ها و ارائه ضوابط، نشانه‌هایی نیز بیان فرمود. برای مثال، از عمار به عنوان نشانه جبهه حق یاد کرد و با جمله معروف «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ»^۳ به مسلمانان فهماند که هر گاه در فضای فتنه از شناخت حق و باطل ناتوان شدند، بدانند گروهی که عمار را می‌کشد، جبهه باطل است. یا در جایی دیگر از سگان حوثب یاد کرد و این که زنی که سگ‌های حوثب بر او پارس می‌کنند در مسیر حق گام بر نمی‌دارد.^۴ در جایی دیگر بر راست‌گویی ابوذر تأکید کرد تا هنگامی که ابوذر با زبان گویایش از انحراف عثمان می‌گوید، مردم فتنه‌زده بتوانند راه را از چاه بازشناسند و چنین فرمود:

مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أُصْدَقَ مِنْ أَبِي دَرٍّ^۵

آسمان سبز سایه نیفکنده و کره خاک بر روی خود حمل نکرده صاحب لهجه‌ای راست‌گوتر از ابوذر.

روشن است که وجود این نشانه‌ها به معنای بی‌نیازی از بینات و معیارها نیست و بدین معنا نیست که پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای تشخیص حق از باطل روشن‌گری نفرموده است، بلکه به گواهی تاریخ، آن حضرت در طول دوران رسالت خود بارها معیارها را فرموده بود. با این حال، در کنار آن‌ها به عنوان مکمل، نشانه‌هایی نیز قرار داد تا در وقت ضرورت برای کسانی که از اصول و معیارها بی‌اطلاعتند، یا گرفتار شبهاتند و در فضای غبارآلودی که دشمن ایجاد کرده نمی‌توانند فهم درستی از معیارها داشته باشند، بتوانند مسیر حق را شناسایی کنند.

نشانه‌های ظهور نیز در کنار اصول و ضوابط دین، نقش متمم و کمکی دارند و می‌توانند در هنگام جهل یا سیطره شبهات مفید بوده و کارکرد سلبی و ایجابی داشته باشند. در پرتو کارکرد سلبی آن می‌توان مدعیان دروغین را شناخت و دروغ کسانی که پیش از تحقق نشانه‌های حتمی ادعای مهدویت دارند را شناسایی کرد و در کارکرد ایجابی آن می‌توان به امید و تسریع در آمادگی و... رسید. اما باز هم باید تأکید کرد که این‌ها فقط نقش مکمل را دارند و نقش اصلی در هدایت به عهده همان اصول و ضوابطی است که در دین وجود دارد؛ اصول و ضوابطی که مربوط به همه زمان‌ها و مکان‌ها و همه شرایط و از جمله دوره غیبتند.

تمایز اصول حاکم و نشانه‌های ظهور

با توجه به آنچه گذشت روشن شد که میان اصول حاکم و نشانه‌های ظهور وجوهی از تمایز وجود دارد که عبارتند از:

۱. اصول اصالت دارند و نشانه‌ها مکملند

نشانه‌های ظهور در مقایسه با اصول و معیارها، جایگاهی فرعی و درجه دوم و به عبارت دیگر از نقش متمم‌گونه دارند و عملکرد مؤمنان در عصر غیبت، پیش از مستند بودن به نشانه‌های ظهور، باید در مرتبه نخست بر اساس اصول و ضوابط کلی دین باشد.

۲. اصول در همه شرایط به کار می‌آیند، نشانه‌ها در شرایط خاص

در بسیاری از مواقع از آن‌جا که روایات علایم ظهور از ضعف سند یا عدم وضوح دلالت رنج می‌برند، یا در تشخیص مصداق و تطبیق آن بر مورد خارجی تردید وجود دارد، روایات علایم ظهور قابل اعتماد نیستند، بلکه در عصر پر فراز و نشیب غیبت، هزاران رخداد اجتماعی وجود دارد که در روایات علایم ظهور به آن‌ها اشاره‌ای نشده است. بنابراین اگر بخواهیم از اصول حاکم و

معیارهای کلی دین صرف‌نظر کرده و تنها به روایات علایم ظهور اکتفا کنیم، نمی‌توانیم در رویارویی با این رخدادها موضع درستی اتخاذ نماییم. اما در همین شرایط با در دست داشتن هدایت‌ها و معیارهای دین می‌توانیم نسبت به رخداد‌های اجتماعی موضع درستی برگزینیم. بنابراین جایگاه اصول و معیارهای دین در مقایسه با نشانه‌های ظهور جایگاهی بی‌بدیل است. از سوی دیگر، اگر روایات علایم ظهور از نظر سند و دلالت قابل اعتماد بودند و از نظر شفافیت تطبیق بر مصداق خارجی نیز مشکلی نداشتند، باز هنوز احتمال وجود مصداق دیگر می‌رود. یعنی هنوز این احتمال وجود دارد که در آینده نیز مصداق دیگری محقق شود که روایات بر او نیز قابل تطبیق باشند و مقصود واقعی امام همین مورد دیگر بوده و نه مصداق اول؛ مگر این‌که مجموعه‌ای از نشانه‌های ظهور در کنار هم محقق شوند که در این صورت احتمال تکرار مصداق بسیار ضعیف خواهد بود. به عنوان نمونه، در شام کسی قیام کند و طبق روایات، پنج منطقه را تصرف نماید و در عراق و مدینه دست به کشتار بزند و در همان زمان مردی مصلح از یمن قیام کند و در خراسان نیز پرچم حقی افراشته شود و... که مجموعه این رخدادها ما را مطمئن می‌کند آن‌که در شام قیام کرده، همان سفیانی است و آن‌که در یمن قیام کرده همان یمانی روایات است و دیگری همان خراسانی روایات است. البته روشن است که باز در این مورد هم اگر بخواهیم منتظر بمانیم تا این مجموعه شکل گیرد و بعد بفهمیم که باید چه کنیم، فرصت‌های بسیاری را از دست داده‌ایم، بلکه ممکن است کار از کار بگذرد؛ درحالی‌که اگر به معیارها و بینات و هدایت‌های دین توجه کنیم، از همان آغاز این تحرکات و حتی پیش از تحقق آن‌ها می‌دانیم باید چه کنیم و چه موضعی بگیریم. آنان که می‌خواهند منتظر بمانند تا سفیانی، یمانی و خراسانی قیام کنند و بعد بفهمند باید چه کنند، مانند کسانی هستند که تا عمار به مسلح نرود و کشته نشود، حق را تشخیص نمی‌دهند و به‌راستی چقدر تفاوت است میان آنان که پیش از شهادت عمارها با تکیه بر بینات و میزان‌های دین می‌دانند علی برحق است و آنان که تا خون سرخ عمار بر زمین نریزد، بیدار نمی‌شوند!

۳. اصول را نمی‌توان تفسیر نادرست کرد اما نشانه‌ها را می‌توان

نکته دیگری که اهمیت بی‌بدیل اصول و معیارهای کلی دین را در مقایسه با علایم ظهور نشان می‌دهد، این است که دست کم برخی از نشانه‌ها قابلیت تفسیر و تأویل نادرست، یا مشابه‌سازی دارند؛ چنان‌که معاویه کشته شدن عمار را این‌گونه توجیه کرد که او چون علی او را به میدان آورد، پس قاتل عمار، علی است. یا چنان‌که در روایت آمده است، پس از ندای آسمانی که حادثه‌ای معجزه‌آسا و بسیار شگفت است، شیطان با مشابه‌سازی، صیحه‌ای خواهد زد و امر را بر بسیاری مشتبه خواهد کرد و جالب است که در روایات تصریح شده است کسانی از فتنه شیطان نجات خواهند یافت که اصول و معیارها را بدانند. تعبیر روایت چنین است:

عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: إِنَّ فُلَانًا هُوَ الْأَمِيرُ، وَ يُنَادِي مُنَادٍ: إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ. قُلْتُ: فَمَنْ يُقَاتِلُ الْمَهْدِيَّ بَعْدَ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يُنَادِي: إِنَّ فُلَانًا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ - لِرَجُلٍ مِنْ بَنِي أُمِيَّةَ - . قُلْتُ: فَمَنْ يَعْرِفُ الصَّادِقَ مِنَ الْكَاذِبِ؟ قَالَ: يَعْرِفُهُ الَّذِينَ كَانُوا يَرَوْنَهُ حَدِيثًا، وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ، وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ هُمُ الْمُحِقُّونَ الصَّادِقُونَ؛^۶

زراره می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: نداده‌های از آسمان ندا می‌دهد که «فلانی امیر است» و نداده‌های ندا می‌دهد که «همانا علی و شیعیانش رستگارانند.» پرسیدم: با این حال، چه کسی با مهدی علیه السلام می‌جنگد؟ فرمود: شیطان ندا سر می‌دهد: «همانا فلانی - مردی از بنی‌امیه - و شیعیانش رستگارانند.» عرض کردم: چه کسی راست‌گو را از دروغ‌گو تشخیص می‌دهد؟ فرمود: کسانی که پیش از آن، احادیث ما را روایت می‌کردند و پیش از این که باشد می‌گفتند: خواهد بود و می‌دانستند، که همانا آنان برحق و راست‌گویند.

چنان‌که می‌بینیم بر اساس فرمایش امام صادق علیه السلام حتی تشخیص نشانه‌های ظهور با بازگشت به حقایق هم‌چون معیار گرفتن اهل‌بیت علیهم‌السلام و اعتقاد به حقانیت آنان که خود اصول و معیارهایی فراتر از نشانه‌های ظهورند قابل تشخیص خواهند بود.

۴. تقدم اصول بر نشانه‌ها در مقام تعارض

از مطالب پیش‌گفته می‌توان نتیجه گرفت که اگر میان اصول حاکم بر حرکت و نشانه‌های ظهور تعارضی درگیرد، مثلاً اگر معیارهای دینی از همراهی با یک جریان اجتماعی نهی کنند، ولی روایات علایم ظهور به پیوستن به آن دستور دهند، حتی اگر بتوانیم روایات را بر مصداق خارجی به صورت قطعی تطبیق کنیم، در این صورت اصول و ضوابط کلی مقدمند؛ زیرا اصول، ضوابطی کلی هستند که همه‌جایی، همیشگی و فراگیرند؛ اما نشانه‌ها ناظر به مصداق خارجی و توصیه‌هایی فرعی هستند. به تعبیر دیگر، اساساً نشانه‌ها برای این گفته شده‌اند که به کمک آن‌ها بتوانیم همان معیارها و هدایت‌های کلی دین را تشخیص دهیم و بر اساس آن‌ها عمل کنیم. بنابراین در مقام تعارض، اصول و ضوابط مقدمند.

آن‌چه گفته شد، می‌تواند حاوی این پیام باشد که وظیفه دانشمندان دینی در امر هدایت جامعه، در مرتبه نخست تکیه بر هدایت‌ها و بینات دین است. دانشمندان دینی اگر می‌خواهند مردم را به انتظار و آمادگی ظهور برسانند و چشمه جوشان انتظار را پیوسته در اعماق جان شیعیان جاری سازند، باید بنیان این مهم را بر معارف عمیق دین، هم‌چون توجه به قدر و منزلت انسان و استعدادهای پیدای و پنهان او و اوجهایی که برای او وجود دارد و می‌تواند به آن برسد و اضطرابی که به حجت خدا - که آگاه به تمام راه‌ها و آزاد از همه کشش‌هاست - دارد تا

اوج‌هایش را به او نشان دهد و او را در مسیر ابدیت تا رسیدن به سرمنزل مقصودش همراهی کند، بنا نهند.

این نکته‌های عمیق و نظایر آن، همان هدایت‌ها و معیارهای دین هستند که آدمی اگر به آن توجه داشته باشد، لحظه‌ای از امام خود غفلت نخواهد کرد و برای دیدن او لحظه‌شماری خواهد نمود و زندگی بدون او را خسارت خواهد دید؛ تنفس در دنیایی که امامش ظاهر نیست، برای او جانکاه و طاقت‌فرسا خواهد بود و تمام سرمایه‌هایش را برای رسیدن به او هزینه خواهد کرد. برای کسی که به چنین نگاهی رسیده باشد، دیگر مهم نیست که آیا فلان علامت اتفاق افتاده است یا نه، تا با رخ دادن آن بیدار شود و امید به ظهور در دلش روشن گردد و جریان آمادگی‌اش آغاز شود. او پیش از این‌ها بیدار شده است و پیوسته در دلش به ظهور امید دارد و نه تنها جریان آمادگی برای درک محضر امامش آغاز شده است، بلکه این جریان از چنان شتابی برخوردار است که هیچ مانعی نمی‌تواند سد راه او شود.

البته بر این نکته نیز باید تأکید داشت که این به معنای بی‌اهمیت بودن نشانه‌های ظهور نیست، بلکه تنقیح و پالایش روایات علایم ظهور و تبلیغ و ترویج آن در میان جامعه، امری مطلوب و مفید است؛ هم به این دلیل که در زمان جهل و غفلت از معیارها و نیز در زمان غبارآلود بودن فضا به کار می‌آیند و هم به دلیل این که چه بخواهیم و چه نخواهیم، گاه همین نشانه‌ها دست‌آویز مدعیان فرصت‌طلب قرار می‌گیرند و به دروغ، علایم را بر خود یا دیگران تطبیق می‌دهند تا از این راه به مقصود خویش برسند. بنابراین برای شناسایی روایات صحیح از سقیم و ویژگی‌های مربوط به هر یک از علایم و راه‌های تشخیص آن، در حد امکان باید تلاش کرد. اما باید توجه کرد که دین برای هدایت، در گام نخست بر معیارها و اصول تأکید دارد. بنابر این بجاست همت خود را مصروف آن کنیم و به علایم به اندازه‌ی قدر و منزلت خود پردازیم، آن‌هم در پرتو اصول و نه بیش‌تر.

پی‌نوشت‌ها

* عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت).

۱. کنز العمال، متقی هندی، ج ۳، ص ۸۴.

۲. در توضیح اصول حاکم باید گفت دین مبانی و اهدافی دارد و نیز تکالیفی که بر عهده مکلفان گزارده است. لیکن سؤال این است که آیا به صرف وجود تکلیف شرعی، من می‌توانم دست به عمل بزنم یا این‌که علاوه بر وظیفه یاد شده، معیارهای دیگری نیز باید لحاظ شوند؟ برای مثال، این تکلیف که با نظام طاغوت نباید همکاری کرد، در یک پادگان نظامی به گوش سربازها می‌رسد؛ آیا بر اساس این تکلیف دینی همه باید از سربازخانه‌ها فرار کنند؟ روشن است که نه؛ زیرا این تکلیف کلی در سایه معیارها و اصول حاکم است که می‌تواند به من بگوید اکنون وظیفه تو در قبال این حکم شرعی چیست و تو دقیقاً چه باید بکنی. به عنوان نمونه، انجام تکلیف یاد شده برای سرباز بی‌حاصلی که در سربازخانه کارایی ندارد به این است که از آن‌جا فرار کند، برای دیگری که می‌تواند در لویزان، آن صحنه‌ها را به‌پا کند معنایش ماندن و درگیر شدن است، برای دیگری ماندن و اطلاعات به دست آوردن و برای دیگری ماندن و مهره ساختن و نفوذ کردن. بنابراین مقصود ما از اصول حاکم، معیارها و ضوابطی است که به مکلف نشان می‌دهد برای انجام آن تکلیف کلی که بر عهده‌اش آمده، دقیقاً باید چه اقدامی انجام دهد.

۳. عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۸.

۴. رسائل المرتضی، سید مرتضی، ج ۴، ص ۶۴.

۵. علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۶.

۶. الغیبة للنعمانی، باب ۱۴، ج ۲۸، ص ۲۷۲.